

فهرست مطالب

مقدمه..... ۷

فصل اول: در کلیات..... ۲۵

۱. تعریف امور حسبی ۲۵

۲. مقررات حاکم بر امور حسبی ۲۸

۳. دادگاه صالح..... ۳۰

۴. نیابت قضائی ۳۳

۵. قانون حاکم بر نیابت قضائی ۳۵

۶. حل اختلاف در صلاحیت ۳۵

۷. قانون حاکم بر حل اختلاف در صلاحیت ۳۷

۸. موارد رد دادرس در امور حسبی..... ۴۰

۹. دادگاه صالح در مورد رد دادرس..... ۴۸

۱۰. حدود اختیار در رد دادرس..... ۴۸

۱۱. آثار عدم صلاحیت محلی دادگاه یا امتناع دادرس ۴۹

۱۲. رسیدگی در روزهای تعطیل ۵۰

۱۳. درخواست کتبی یا شفاهی ۵۲

۱۴. تحقیقات دادرس در امور حسبی ۵۴

۱۵. نمایندگی در امور حسبی ۵۷

۱۶. مواعد ۵۹

۱۷. مهلت و مسافت ۶۰

۱۸. ملاحظه پرونده های امور حسبی ۶۱

۱۹. دعاوی طاری ۶۲

۲۰. اقدامات دادستان در امور حسبی ۶۷

۲۱. دادرسرای صالح به رسیدگی ۶۸

۲۲. مهلت اعلام تصمیم دادگاه..... ۶۹
۲۳. توجیه و استدلال در تصمیم دادگاه..... ۷۰
۲۴. ابلاغ..... ۷۱
۲۵. ابلاغ در کشور خارجی..... ۷۳
۲۶. حضور شخص در دادگاه..... ۷۴
۲۷. پژوهش و فرجام در امور حسبی..... ۷۵
۲۸. مرجع شکایت پژوهشی (تجدیدنظر خواهی)..... ۷۸
۲۹. مهلت تجدیدنظر خواهی..... ۷۸
۳۰. عذر موجه..... ۷۹
۳۱. مهلت جدید در تجدیدنظر خواهی..... ۸۱
۳۲. ثبت تجدیدنظر خواهی در دادگاه صالح..... ۸۲
۳۳. تجدیدنظر خواهی کتبی یا شفاهی..... ۸۵
۳۴. ادله جدید در تجدید نظر خواهی..... ۸۶
۳۵. تعلیق اجرای حکم..... ۸۹
۳۶. حد نصاب در تصمیم دادگاه..... ۸۹
۳۷. رسیدگی و تحقیقات دادگاه تجدیدنظر..... ۹۰
۳۸. اشتباه یا سهو قلم در تصمیم دادگاه..... ۹۳
۳۹. اعتبار تصمیم دادگاه..... ۹۵
۴۰. تصحیح خطای تصمیم توسط دادگاه..... ۹۶
۴۱. درخواست برای تغییر..... ۹۷
۴۲. رأی وحدت رویه..... ۹۸
۴۳. وظیفه دادستان در ایجاد رأی وحدت رویه..... ۱۰۰
۴۴. اعتراض شخص ثالث در امور حسبی..... ۱۰۰
۴۵. اخلال در نظم جلسه..... ۱۰۵
۴۶. مترجم..... ۱۰۶
۴۷. پژوهش و فرجام آراء صادره در مورد عزل وصی یا قیم و ضم امین..... ۱۰۷

۱۱۱	فصل دوم: در قیمومت.....
۱۱۲	۴۸. دادگاه صالح در امور قیمومت.....
۱۱۴	۴۹. امور قیمومت محجور مقیم خارج ایران
۱۱۵	۵۰. وظیفه مأمور کنسولی
۱۱۷	۵۱. دادگاه صالح برای تعیین قیم صغار با اقامتگاه مختلف
۱۱۹	۵۲. فقدان دادگاه صلاحیتدار در اقامتگاه محجور
۱۱۹	۵۳. معلوم نبودن اقامتگاه محجور
۱۱۹	۵۴. عزل قیم و تعیین قیم جدید و دادگاه صلاحیتدار
۱۲۰	مبحث اول: ترتیب تعیین قیم
۱۲۰	۵۵. اطلاع به دادستان جهت تعیین قیم
۱۲۳	۵۶. وظیفه دادگاهها در اطلاع به دادستان
۱۲۶	۵۷. درخواست حجر نسبت به اشخاص مجنون یا سفیه
۱۳۳	۵۸. عدم حضور محجور در دادگاه
۱۳۳	۵۹. سفیه یا مجنون بودن صغیری که ولی خاص ندارد
۱۳۴	۶۰. تعیین یک قیم برای چند نفر
۱۳۵	۶۱. تقدم پدر و مادر محجور در قیمومت
۱۳۷	۶۲. صلاحیت شوهر برای قیمومت
۱۳۸	۶۳. تعدد قیم و بروز اختلاف
۱۴۰	۶۴. منع موقت محجور از تصرف در اموال
۱۴۲	۶۵. قطعی شدن حکم حجر
۱۴۳	۶۶. تجدیدنظر خواهی در احکام مربوط به حجر
۱۴۷	۶۷. ابلاغ نصب قیم به خود قیم
۱۴۸	۶۸. عدم اطلاع یا عدم قبول قیمومت از طرف قیم
۱۵۰	۶۹. اطلاع دادستان از تصمیمات دادگاه
۱۵۰	۷۰. اثر حکم حجر
۱۵۲	۷۱. تاریخ حکم حجر حادث شده بعد از رشد
۱۵۳	۷۲. اثبات اهلیت یا عدم اهلیت نزد دادگاه

۷۳. محجور دارای ولی یا وصی و مبحث حضانت..... ۱۵۷
- مبحث دوم: اختیارات و مسئولیت قییم ۱۶۸
۷۴. تاریخ شروع به اعمال قیمومت ۱۶۸
۷۵. اعمال قییم پس از نصب و قبل از ابلاغ ۱۷۱
۷۶. تنظیم سیاهه اموال محجور توسط قییم ۱۷۲
۷۷. اجرت حافظ اموال محجور ۱۷۳
۷۸. هزینه‌های انجام شده توسط قییم و ترتیب وصول آن ۱۷۷
۷۹. تربیت و اصلاح محجور ۱۷۸
۸۰. فروش اموال ضایع شدنی محجور ۱۸۳
۸۱. فروش اموال منقولی که مورد احتیاج محجور نیست ۱۸۴
۸۲. نفقه محجور ۱۸۷
۸۳. شرایط فروش اموال غیرمنقول محجور ۱۹۰
۸۴. تکلیف اسناد و اشیاء قیمتی و وجوه نقدی که مورد احتیاج نیست ۱۹۹
۸۵. اجازه اشتغال به کار یا پیشه به محجور ۲۰۳
۸۶. اداره اموال و منافع توسط محجور ممیز ۲۰۵
۸۷. تکلیف اموال محجور بعد از رفع حجر ۲۰۶
۸۸. ازدواج و طلاق محجور تحت قیمومت ۲۰۸
۸۹. تکلیف اموال محجور در صورت فوت قییم ۲۱۳
۹۰. تکلیف وجوه زائد بر احتیاج صغیر ۲۱۴
۹۱. فوت مورث محجور و تکلیف قییم ۲۱۶
۹۲. مسئولیت حفظ اموال پس از زوال قیمومت ۲۱۷
۹۳. تصرف قییم در پول محجور ۲۱۸
۹۴. تعدی و تفریط قییم‌های متعدد ۲۱۹
۹۵. هزینه‌های حفظ و اداره اموال محجور ۲۲۳
- مبحث سوم: عزل قییم و انعزال قییم ۲۲۶
۹۶. شکایت محجور ممیز از قییم ۲۲۸
۹۷. اطلاع سبب عزل قییم به دادستان ۲۳۵

۲۳۷.....	۹۸. رسیدگی به درخواست عزل قییم
۲۴۲.....	۹۹. تجدیدنظر خواهی از تصمیم دادگاه مبنی بر عزل قییم
۲۴۴.....	۱۰۰. اعمال قییم بعد از ابلاغ حکم عزل
۲۴۶.....	۱۰۱. فرستادن صورت حساب قبل از تعیین قییم جدید
۲۴۷.....	۱۰۲. اعلام رفع حجر و خروج از قیمومت توسط محجور

فصل سوم: امور راجع به امین..... ۲۵۹

۲۶۰.....	۱۰۳. موارد تعیین امین
۲۶۵.....	۱۰۴. تعیین امین برای شخص عاجز.....
۲۷۰.....	۱۰۵. دادگاه صلاحیتدار برای تعیین امین
۲۷۲.....	۱۰۶. سایر امور مربوط به امین
۲۷۲.....	۱۰۷. درخواست تعیین امین و اشخاص ذیصلاح در آن
۲۷۴.....	۱۰۸. معرفی اشخاصی که برای سمت امانت مناسب هستند
۲۷۹.....	۱۰۹. صلاحیت مادر جنین برای امین شدن
۲۸۰.....	۱۱۰. صلاحیت اقرباء برای امین شدن
۲۸۱.....	۱۱۱. ناظر امین
۲۸۲.....	۱۱۲. تعدد امین و ناظر
۲۸۴.....	۱۱۳. حفظ و نظارت اموال در زمانی که امین معین نشده
۲۸۵.....	۱۱۴. نصب امین در خارج ایران
۲۸۷.....	۱۱۵. وظایف و اختیارات کنسولی در تعیین امین
۲۸۷.....	۱۱۶. عقود و قراردادهای منعقدہ بین ایران و سایر دول
۲۸۸.....	۱۱۷. اشخاصی که نباید به سمت امانت منصوب شوند
۲۸۹.....	۱۱۸. تصرف عاجز در اموال خود پس از تعیین امین
۲۹۰.....	۱۱۹. شمول وظایف و اختیارات قییم بر امین
۲۹۱.....	۱۲۰. زوال سمت امین
۲۹۲.....	۱۲۱. عزل امین
۲۹۲.....	۱۲۲. وظایف امین تعیین شده برای اموال مربوط به مصارف عمومی

۱۲۳. جاری شدن احکام وکیل نسبت به امین عاجز ۲۹۵
۱۲۴. اطلاع امین به دادگاه راجع به قبول یا عدم قبول امانت ۲۹۶
۱۲۵. هزینه حفظ و اداره اموال با تعیین امین ۲۹۷

فصل چهارم: امور راجع به غائب مفقودالاثر ۳۰۱

- مبحث اول: در صلاحیت دادگاه ۳۰۲
۱۲۶. دادگاه صالح برای رسیدگی به امور غائب مفقودالاثر ۳۰۲
۱۲۷. اقامتگاه غائب خارج از ایران ۳۰۴
۱۲۸. عدم وجود اقامتگاه و محل سکنی در ایران برای غائب ۳۰۵
۱۲۹. معلوم نبودن ورثه غائب ۳۰۶
- مبحث دوم: در تعیین امین ۳۰۶
۱۳۰. درخواست تعیین امین برای غائب مفقودالاثر ۳۰۷
۱۳۱. تحقیقات دادگاه در امور غائب مفقودالاثر ۳۱۰
۱۳۲. تقدم در تعیین امین برای غائب ۳۱۳
۱۳۳. مشکوک بودن تابعیت غائب مفقودالاثر ۳۱۵
۱۳۴. حاکمیت قانون مدنی و قانون امور حسبی در مورد احکام امین ۳۱۷
۱۳۵. زائل شدن سمت امین ۳۱۸
۱۳۶. درخواست ورثه برای تصرف اموال غائب ۳۱۸
۱۳۷. شرایط درخواست وراثت برای تصرف موقت در اموال غائب ۳۲۰
۱۳۸. رسیدگی به درخواست ورثه غائب مفقودالاثر ۳۲۱
۱۳۹. انتشار آگهی ۳۲۳
۱۴۰. تعیین شخصی برای اداره اموال از طرف غائب ۳۲۵
۱۴۱. اموال ضایع شدنی غائب ۳۲۶
۱۴۲. فروش اموال منقول غائب که مورد احتیاج نیست ۳۲۹
۱۴۳. تکلیف اموال مورد وصیت ۳۳۲
۱۴۴. حدود اختیارات نسبت به اموال غائب در تصرف موقت ۳۳۴
۱۴۵. تنظیم صورت اموال در هنگام تسلیم ۳۳۷

۱۴۶.	تنظیم صورت اموال در حضور دادستان.....	۳۳۹
۱۴۷.	تکلیف نفقه اشخاص واجبالنفقه و دیون غائب.....	۳۴۱
۱۴۸.	محدودیت فروش اموال غیرمنقول غائب.....	۳۴۴
۱۴۹.	اقامه دعوا به طرفیت ورثه یا امین.....	۳۴۷
۱۵۰.	حق الزحمه متصرف موقت اموال غائب.....	۳۵۰
۱۵۱.	وجود شخص غائب ثانوی در بین ورثه غائب اول.....	۳۵۱
۱۵۲.	وجود شخص محجور بین ورثه غائب مفقودالاثر.....	۳۵۲
	مبحث چهارم: در حکم موت فرضی.....	۳۵۳
۱۵۳.	اشخاص ذی نفع در درخواست صدور حکم موت فرضی غائب مفقودالاثر.....	۳۵۴
۱۵۴.	شرایط درخواست صدور حکم موت فرضی.....	۳۵۵
۱۵۵.	انتشار آگهی در مورد رسیدگی به موت فرضی غائب.....	۳۶۱
۱۵۶.	ترتیب رسیدگی.....	۳۶۳
۱۵۷.	تحقیقات دادگاه.....	۳۶۴
۱۵۸.	حکم دادگاه.....	۳۶۶
۱۵۹.	تجدیدنظر و فرجام از حکم موت فرضی.....	۳۸۰
۱۶۰.	رفع تأمینات اخذ شده.....	۳۸۱
۱۶۱.	تأثیر معلوم شدن موت حقیقی یا زنده بودن غائب.....	۳۸۱

فصل پنجم: امور راجع به ترکه..... ۳۸۵

	مبحث اول: صلاحیت.....	۳۸۵
۱۶۲.	مفهوم امور راجع به ترکه.....	۳۸۶
۱۶۳.	دادگاه صالح برای رسیدگی به امور راجع به ترکه.....	۳۸۹
۱۶۴.	فقدان اقامتگاه یا محل سکنی برای متوفی در ایران.....	۳۹۳
۱۶۵.	وجود اموال متوفی در حوزه دادگاه دیگر.....	۳۹۵
	مبحث دوم: مهر و موم.....	۳۹۶
۱۶۶.	مهر مخصوص برای مهر و موم ترکه.....	۳۹۷
۱۶۷.	اشخاص ذی نفع برای درخواست مهر و موم ترکه.....	۴۰۲

۱۶۸. موارد اقدام دادگاه به مهر و موم ماترک ۴۰۸
۱۶۹. ۴۱۱
۱۷۰. ۴۱۱
۱۷۱. تحویل کلید توسط مأمور ۴۱۲
۱۷۲. وجود ورثه محجور هنگام مهر و موم ترکه ۴۱۲
۱۷۳. وجود ورثه غائب هنگام مهر و موم ترکه ۴۱۳
۱۷۴. اقدام رئیس دادگاه به مهر و موم ترکه ۴۱۳
۱۷۵. وقت مهر و موم ۴۱۶
۱۷۶. صورت مجلس مهر و موم ۴۱۷
۱۷۷. امضاء صورت مجلس مهر و موم ترکه ۴۲۱
۱۷۸. بایگانی کردن کلیدها ۴۲۲
۱۷۹. اموالی که مهر و موم آنها ممکن نیست ۴۲۳
۱۸۰. محل مهر و موم اموال عمومی یا دولتی ۴۲۵
۱۸۱. پیدا شدن وصیتنامه یا سایر اوراق هنگام مهر و موم ترکه ۴۲۶
۱۸۲. فرستادن لفاف پیدا شده به دادگاه صلاحیتدار ۴۲۷
۱۸۳. تعلق اوراق پیدا شده به غیر ۴۲۷
۱۸۴. وصیتنامه‌ای که در لفاف نباشد ۴۲۹
۱۸۵. تکلیف دادگاه راجع به لفاف پیدا شده ۴۲۹
۱۸۶. اطلاع دادرس راجع به وجود وصیتنامه هنگام مهر و موم ۴۳۱
۱۸۷. امور فوری در وقیتنامه پیدا شده ۴۳۲
۱۸۸. تکلیف اشیاء و نوشتجاتی که داخل در ترکه نیست ۴۳۳
۱۸۹. اموال ضروری برای زندگی خانواده متوفی ۴۳۴
۱۹۰. هزینه کفن و دفن متوفی ۴۳۷
۱۹۱. عدم وجود اموال برای متوفی ۴۳۸
۱۹۲. درخواست مهر و موم بعد از تحریر ترکه ۴۳۹
۱۹۳. تکلیف اشیاء ضایع شدنی و اموال کم قیمت ۴۳۹
- میحث سوم: برداشتن مهر و موم ۴۴۱

۱۹۴.	اشخاص ذی‌نفع در درخواست برداشتن مهر و موم ترکه.....	۴۴۱
۱۹۵.	دادگاه صلاحیت‌دار برای رسیدگی به درخواست برداشتن مهر و موم ترکه.....	۴۴۳
۱۹۶.	ابلاغ روز و ساعت برداشتن مهر و موم.....	۴۴۵
۱۹۷.	اطلاع اشخاص ذی‌نفعی که خارج از حوزه دادگاه صلاحیت‌دار هستند.....	۴۴۵
۱۹۸.	عدم حضور اشخاص ذی‌نفع هنگام برداشتن مهر و موم.....	۴۴۶
۱۹۹.	وجود غائب یا محجور بین ورثه هنگام رفع مهر و موم.....	۴۴۷
۲۰۰.	برداشتن مهر و موم توسط دادرس یا کارمند علی‌البدل.....	۴۴۸
۲۰۱.	صورت مجلس برداشتن مهر و موم.....	۴۴۸
۲۰۲.	برداشتن صورت ریز ترکه هنگام رفع مهر و موم.....	۴۴۹
۲۰۳.	ادعای اشخاص ثالث در مورد اشیاء یا نوشتجات.....	۴۵۰
۲۰۴.	موارد رفع مهر و موم بدون تنظیم صورت ریز ترکه.....	۴۵۱
۲۰۵.	مواردی که هنگام برداشتن مهر و موم ترکه باید تحریر شود.....	۴۵۳
مبحث چهارم:	تحریر ترکه.....	۴۵۴
۲۰۶.	مفهوم تحریر ترکه.....	۴۵۴
۲۰۷.	اشخاص ذی‌نفع در درخواست تحریر ترکه.....	۴۵۶
۲۰۸.	درخواست تحریر ترکه از طرف امین و قیم.....	۴۵۸
۲۰۹.	وظیفه قیم در ارتباط با سهم محجور از ترکه در تحریر ترکه.....	۴۵۸
۲۱۰.	زمان تحریر ترکه.....	۴۵۹
۲۱۱.	هنگامی که آگهی در مورد تحریر ترکه نیاز نیست.....	۴۶۱
۲۱۲.	غیبت اشخاص ذی‌نفع در هنگام تحریر ترکه.....	۴۶۲
۲۱۳.	صورت مجلس تحریر ترکه.....	۴۶۳
۲۱۴.	ارزیابی اموال منقول.....	۴۶۴
۲۱۵.	نوشتن مطالبات و بدهی‌های متوفی در صورت ترکه.....	۴۶۵
۲۱۶.	موارد درج شده در صورت مجلس تحریر ترکه.....	۴۶۷
۲۱۷.	وجود دفاتر بازرگانی ضمن تحریر ترکه.....	۴۶۷
۲۱۸.	تصرف در ترکه در هنگام تحریر ترکه.....	۴۶۹
۲۱۹.	عملیات اجرائی راجع به بدهی متوفی.....	۴۷۰

۲۲۰. مرور زمان نسبت به مطالبات متوفی ۴۷۱
۲۲۱. دعاوی راجع به ترکه یا بدهی متوفی در هنگام تحریر ترکه ۴۷۳
۲۲۲. بایگانی کردن صورت ترکه ۴۷۵
۲۲۳. اختلافات بین ورثه در هنگام تحریر ترکه ۴۷۵
۲۲۴. خاتمه تحریر ترکه ۴۷۶
- مبحث پنجم: راجع به دیون متوفی ۴۷۷
- بند اول: استیفاء دین از ترکه ۴۷۷
۲۲۵. دیون و حقوقی که به عهده متوفی است ۴۷۸
۲۲۶. طبقات بستانکاران ۴۸۲
۲۲۷. تقدم مرتهن نسبت به مال مرهون ۴۹۳
۲۲۸. ادای دیون از ترکه یا اموال ورثه ۴۹۵
۲۲۹. تصرفات ورثه در ترکه ۴۹۷
۲۳۰. مسئولیت ورثه در قبال نقص یا تلف ترکه ۴۹۹
۲۳۱. حال شدن دیون مؤجل متوفی ۵۰۰
۲۳۲. دعوا بر میت ۵۰۲
۲۳۳. اثبات دعوی به طرفیت برخی از ورثه ۵۰۶
۲۳۴. اقامه دعوا از طرف ورثه ۵۰۹
۲۳۵. اقامه دعوی بستانکار متوفی علیه مدیون متوفی ۵۱۰
۲۳۶. اثبات طلب موضوع ماده ۲۳۵ ۵۱۱
۲۳۷. اثبات دین به طرفیت وصی و ورثه ۵۱۲
۲۳۸. اثبات دین به طرفیت مدیر ترکه ۵۱۳
۲۳۹. طرف دعوی در دعاوی راجع به عین ۵۱۳
۲۴۰. صورت مختلف ابراز نظر ورثه در مورد ترکه ۵۱۶
۲۴۱. قبول ترکه توسط قیم محجور و امین غائب ۵۱۶
- بند دوم: قبول ترکه ۵۱۷
۲۴۲. انواع قبول ترکه ۵۱۷
۲۴۳. حفظ ترکه و جمع آوری درآمد ۵۲۰

۲۴۴.	فروش آنچه از ترکه که در معرض تلف است.....	۵۲۰
۲۴۵.	فوت وارث قبل از قبول یا رد ترکه.....	۵۲۱
۲۴۶.	قبول بعض ورثه و رد بعض ورثه.....	۵۲۱
۲۴۷.	رد ترکه توسط وراثی که ترکه را قبول کرده.....	۵۲۲
۲۴۸.	اثر قبول ترکه.....	۵۲۳
	بند سوم: رد ترکه.....	۵۲۹
۲۴۹.	چگونگی رد ترکه.....	۵۲۹
۲۵۰.	مدت قانونی برای رد ترکه.....	۵۳۰
۲۵۱.	اعلام رد ترکه در صورت تحریر ترکه.....	۵۳۱
۲۵۲.	منتقل شدن حق رد ترکه به ورثه صاحب حق.....	۵۳۲
۲۵۳.	عذر موجه وراث برای اظهار رد ترکه.....	۵۳۲
۲۵۴.	رد ترکه توسط تمام ورثه.....	۵۳۳
	بند چهارم: قبول دیون مطابق صورت تحریر ترکه.....	۵۳۵
۲۵۵.	چگونگی قبول ترکه و دیون مطابق صورت تحریر.....	۵۳۵
۲۵۶.	تأثیر اطلاع مذکور در ماده ۲۵۵.....	۵۳۶
۲۵۷.	قبول یا رد بعد از تحریر ترکه.....	۵۳۶
۲۵۸.	آثار رد بعضی و قبول بعضی از وراث نسبت به وراث.....	۵۳۷
۲۵۹.	عدم ابراز قبول یا رد در مهلت مقرر در صورت تحریر ترکه.....	۵۳۸
	بند پنجم: تصفیه.....	۵۳۸
۲۶۰.	تعریف تصفیه.....	۵۳۹
۲۶۱.	تقاضای تصفیه ترکه از دادگاه.....	۵۴۰
۲۶۲.	تقاضای تصفیه ترکه از ناحیه وراثی که ترکه را قبول کرده‌اند.....	۵۴۱
۲۶۳.	تعیین مدیر تصفیه.....	۵۴۲
۲۶۴.	ارجاع امر تصفیه به وصی.....	۵۴۳
۲۶۵.	شکایت از عملیات مدیر تصفیه.....	۵۴۴
۲۶۶.	تسلیم اموال به مدیر تصفیه.....	۵۴۵
۲۶۷.	باقی مانده ترکه بعد از تصفیه.....	۵۴۵

۲۶۸. وظایف مدیر تصفیه نسبت به اموال متوفی ۵۴۵
۲۶۹. حدود اقدامات مدیر تصفیه ۵۴۶
۲۷۰. اطلاع به اشخاص ذی‌نفع برای رسیدن و تصفیه ترکه ۵۴۷
۲۷۱. رسیدگی در وقت مقرر ۵۴۷
۲۷۲. بستنکارانی که در موعد مقرر خود را معرفی نکرده‌اند ۵۴۸
۲۷۳. اقامه دعوی سایر بستنکاران در دادگاه صلاحیتدار ۵۴۹
۲۷۴. تصفیه ترکه در صورتی که متوفی بازرگان باشد ۵۵۰
۲۷۵. فروش اموال متوفی ۵۵۲
- مبحث ششم: راجع به وصیت ۵۵۵
۲۷۶. انواع وصیت‌نامه ۵۵۵
۲۷۷. وصیت‌نامه رسمی ۵۶۳
۲۷۸. وصیت‌نامه خود نوشت ۵۶۷
۲۷۹. وصیت‌نامه سری ۵۷۱
۲۸۰. عدم اعتبار وصیت‌نامه سری اشخاص بی‌سواد ۵۷۲
۲۸۱. وصیت‌نامه سری اشخاص لال ۵۷۳
۲۸۲. استرداد وصیت‌نامه سری ۵۷۴
۲۸۳. وصیت در مواقع فوق‌العاده ۵۷۶
۲۸۴. وصیت اشخاص نظامی ۵۷۸
۲۸۵. بیمار یا مجروح بودن کارکنان نظامی وصیت کننده ۵۸۰
۲۸۶. اشخاص مشمول مواد ۲۸۴ و ۲۸۵ ۵۸۱
۲۸۷. وصیت شفاهی در غیر موارد فوق‌العاده ۵۸۱
۲۸۸. وظایف اشخاصی که نزد آنها وصیت شده است ۵۸۴
۲۸۹. تکلیف اشخاص در صورت ننوشتن وصایای موصی ۵۸۴
۲۹۰. مراجعت موصی بعد از وصیت فوق‌العاده ۵۸۵
۲۹۱. اقرار اشخاص ذی‌نفع در ترکه به صحت وصیت ۵۸۶
۲۹۲. وظیفه مراجعی که وصیت‌نامه به آنجا سپرده شده است ۵۹۳
۲۹۳. اشخاصی که خارج از مقر دادگاه صلاحیتدار باشند ۵۹۴

۲۹۴.	مهلت ارسال وصیت‌نامه به دادگاه صلاحیتدار.....	۵۹۵
۲۹۵.	تکلیف دادگاه پس از گذشتن مهلت سه ماهه.....	۵۹۸
۲۹۶.	ابراز وصیت‌نامه.....	۵۹۹
۲۹۷.	اطلاع به موصی‌له یا وصی بعد از باز شدن وصیت‌نامه.....	۵۹۹
۲۹۸.	ادعای فقدان وصیت‌نامه.....	۶۰۰
۲۹۹.	ترتیب صدور سند مالکیت به نام ورثه یا موصی‌له.....	۶۰۲
۳۰۰.	مبحث هفتم: در تقسیم.....	۶۰۵
۳۰۰.	درخواست تقسیم.....	۶۰۷
۳۰۱.	اشخاصی که حق درخواست تقسیم دارند.....	۶۲۳
۳۰۲.	مرور زمان نسبت به درخواست تقسیم.....	۶۲۵
۳۰۳.	درخواست تقسیم با وجود ورثه‌ای که غائب مفقودالاثراست.....	۶۲۵
۳۰۴.	شرایط درخواست تقسیم.....	۶۲۶
۳۰۵.	توضیحات درخواست کننده تقسیم.....	۶۲۹
۳۰۶.	رسیدگی به درخواست تقسیم.....	۶۳۰
۳۰۷.	ارائه زمینه‌های تقسیم از طرف درخواست کننده.....	۶۳۰
۳۰۸.	وقت رسیدگی.....	۶۳۱
۳۰۹.	تقسیم به تراضی.....	۶۳۱
۳۱۰.	عدم حضور برخی از اشخاص ذی‌نفع در تقسیم به تراضی.....	۶۳۳
۳۱۱.	اخطار به اشخاص ذی‌نفع غائب در تقسیم به تراضی.....	۶۳۴
۳۱۲.	عذر موجه غائب در تقسیم به تراضی.....	۶۳۴
۳۱۳.	تقسیم ترکه در صورت وجود محجور یا غائب.....	۶۳۵
۳۱۴.	ارزیابی اموال توسط کارشناس برای تقسیم.....	۶۳۹
۳۱۵.	بهای اموال.....	۶۴۱
۳۱۶.	تقسیم به افراز و تقسیم به تعدیل و تقسیم به رد.....	۶۴۳
۳۱۷.	حالتی که مال قابل تقسیم نیست.....	۶۴۶
۳۱۸.	ورثه‌ای که مدیون متوفی باشند.....	۶۴۸
۳۱۹.	استقراع (قرعه‌کشی).....	۶۵۰

۳۲۰. جلسه استقراع..... ۶۵۲
۳۲۱. امین و قیم در جلسه رسیدگی به تقسیم..... ۶۵۲
۳۲۲. صورت مجلس تقسیم..... ۶۵۳
۳۲۳. امضاء یا مهر صورت جلسه..... ۶۵۳
۳۲۴. اعتراض، پژوهش و فرجام نسبت به تصمیم دادگاه..... ۶۵۳
۳۲۵. تصرف هر یک از ورثه در سهم خود بعد از تقسیم..... ۶۵۴
۳۲۶. حاکمیت مقررات قانون مدنی در مورد تقسیم..... ۶۵۶
- مبحث هشتم: در ترکه متوفای بلاوارث..... ۶۵۸
۳۲۷. معلوم نبودن وراث متوفی..... ۶۵۸
۳۲۸. اقدامات دادستان برای حفظ ترکه متوفای بلاوارث..... ۶۶۴
۳۲۹. تعیین مدیر ترکه ظرف یک هفته..... ۶۶۴
۳۳۰. ترکه متوفای بلاوارث و تعیین وصی..... ۶۶۵
۳۳۱. ترکه متوفی محجور بلاوارث..... ۶۶۶
۳۳۲. اداره ترکه توسط شخصی که مورد اعتماد دادرس است..... ۶۶۶
۳۳۳. جاری بودن مقررات راجعه به تصفیه در مورد ترکه متوفای بلاوارث..... ۶۶۷
۳۳۴. وظایف مدیر ترکه راجع به ترکه بلاوارث..... ۶۶۷
۳۳۵. مرور زمان راجع به ترکه متوفای بلاوارث..... ۶۶۸
۳۳۶. ادعای حق بر متوفی بلاوارث..... ۶۶۹
- مبحث نهم: راجع به ترکه اتباع خارجه..... ۶۷۲
۳۳۷. حاکمیت قانون امور حسبی بر ترکه اتباع خارجه..... ۶۷۲
۳۳۸. تبعه خارجه متوفی که در ایران دارای مال است..... ۶۷۳
۳۳۹. اقدامات تأمینی برای حفظ ترکه متوفی تبعه خارجی..... ۶۷۴
۳۴۰. اقدامات کنسول قبل از مداخله دادرس..... ۶۷۵
۳۴۱. تعیین مدیر ترکه برای ترکه متوفای خارجی..... ۶۷۶
۳۴۲. ضوابط تعیین مدیر ترکه برای ترکه متوفای خارجی..... ۶۷۶
۳۴۳. انتشار آگهی از مدیر ترکه در مورد ترکه متوفای خارجی..... ۶۷۷
۳۴۴. تحریر ترکه متوفای خارجی..... ۶۷۸

۳۴۵	اطلاع زمان و مکان تحریر ترکه متوفای خارجی	۶۷۸
۳۴۶	غیبت اشخاص نامبرده در ماده ۳۴۵	۶۸۰
۳۴۷	صورت اموال غیرمنقول متوفای خارجی	۶۸۰
۳۴۸	تصرف ورثه متوفای خارجی در ترکه	۶۸۱
۳۴۹	تأمین ورثه متوفای خارجی	۶۸۲
۳۵۰	نفقه ورثه متوفای خارجی	۶۸۳
۳۵۱	رسیدگی به دعوی و مطالبات در ارتباط با ترکه متوفای خارجی	۶۸۴
۳۵۲	اشخاص مدعی حق بر ترکه متوفای خارجی	۶۸۵
۳۵۳	قرار تأمین نسبت به ترکه متوفای خارجی	۶۸۵
۳۵۴	متوفای خارجی بازرگان	۶۸۶
۳۵۵	صلاحیت دادگاه ایران در رسیدگی به دعوی راجع به ترکه اتباع خارجه	۶۸۷
۳۵۶	تصدیق صادره از مقامات صلاحیتدار خارجی	۶۹۰
۳۵۷	تبعه خارجه که مسافر موقتی بوده	۶۹۱
۳۵۸	هزینه‌های اداره ترکه متوفای خارجی	۶۹۳
۳۵۹	معامله متقابله نسبت به اتباع ایران	۶۹۳
مبحث دهم: در تصدیق انحصار وراثت		
۳۶۰	مفهوم تصدیق انحصار وراثت	۶۹۵
۳۶۱	آگهی درخواست انحصار وراثت	۷۰۸
۳۶۲	انقضای مدت یک ماه از انتشار آگهی حصروراثت	۷۱۱
۳۶۳	استماع شهادت شهود در انحصار وراثت	۷۲۰
۳۶۴	بهای ترکه	۷۲۱
۳۶۵	آگهی قبلی در مورد انحصار وراثت	۷۲۵
۳۶۶	پژوهش و فرجام نسبت به رد درخواست صدور گواهی انحصار وراثت	۷۲۶
۳۶۷	اعتراض دادستان به درخواست تصدیق انحصار وراثت	۷۲۶
۳۶۸	اعتراض به نام محجور یا غائب به تصدیق انحصار وراثت	۷۲۷
۳۶۹	اعتراض اشخاص ذی‌نفع به درخواست تصدیق انحصار وراثت	۷۲۸

۳۷۰	تکلیف مدیون یا متصرف اموال متوفی در برابر تحصیل کنندگان تصدیق انحصار
۷۳۲	وراثت
۳۷۱	مطالبه گواهی انحصار وراثت از ناحیه مدیون
۷۳۶	۳۷۲. نسبت وراثت از ترکه به نحو اشاعه در انحصار وراثت
۷۴۰	۳۷۳. تعیین حصه هر یک از ورثه در تصدیق انحصار وراثت
۷۴۳	۳۷۴. تسلیم گواهی انحصار وراثت به اداره ثبت در مورد اموال غیرمنقول
۷۴۵	۳۷۵. هزینه رسیدگی به امور حسبی
۷۴۹	۳۷۶. هزینه درخواست‌های دادستان
۷۵۰	۳۷۷. محل برداشت هزینه در مورد ترکه
۷۵۱	۳۷۸. تهیه آئین‌نامه‌های لازم برای قانون امور حسبی
۷۶۳	منابع
۷۷۳	متن کامل قانون امور حسبی
۸۲۱	فهرست الفبائی

فصل اول: در کلیات

معمولاً در هر نوشتاری، نویسنده ابتداً به ذکر مواردی کلی در زمینه مورد بحث می‌پردازد که این مطالب در واقع کلید ورود به مباحث اصلی هستند. باب اول قانون امور حسبی از مواد ۱ الی ۴۷ به کلیات اختصاص یافته است که به آنها پرداخته می‌شود.

۱. تعریف امور حسبی

ماده ۱: امور حسبی اموری است که دادگاه‌ها مکلفند نسبت به آن امور اقدام نمود و تصمیمی اتخاذ نمایند بدون اینکه رسیدگی به آنها متوقف بر وقوع اختلاف و منازعه بین اشخاص و اقامه دعوی از طرف آنها باشد.

کسی واگذار می‌شده تا آن شخص بر شئون عمومی مردم و نظارت نرخها و رعایت آداب و رسوم و مقررات، اشراف داشته باشد.^۱

حسبه: در لغت به معنی شمردن و اندیشیدن و همچنین مزد و پاداش آمده است. محتسبی نیز عبارت است از کار محتسب و عمل احتساب و آن منصبی بوده است که از جانب حاکم به

۱ - جر، خلیل، فرهنگ لاروس، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ نهم، جلد دوم، ۱۳۷۷، ص ۸۳

حافظ: محتسب داند که حافظ عاشق است واصف ملک سلیمان نیز هم

پروین اعتصامی: محتسب مستی به ره دید و گریانش گرفت مست گفت ای دوست این پیراهن است افسار نیست

مولوی: گفت در باطن خدایا از تو داد محتسب بر پیرکی چنگی فتاد

گفته شده که امور حسبی اموری هستند که اقدام مقامات رسمی در آنها حاجت به شکوی و خصومت و تظلم ندارد بلکه مقامات صلاحیتدار باید رأساً متصدی آن امور شوند.^۱ بنابراین محتسب یا داروغه مأمور اجرای احکام شرعی و نظارت بر بازار در قدیم بوده است. به طور کلی محتسب مسئول ایجاد نظم در جوامع قدیم بوده است. گفته شده که محتسب در مسائلی که محتاج به اجتهاد بود حق دخالت نداشت و چنانچه حقی مورد اقرار بود و مقر نمی‌داد از او می‌گرفت و به مقرله می‌داد ولی اگر انکار می‌کرد مطلب در صلاحیت محاکم بود نه محتسب.^۲ به عبارت دیگر اگر موضوعی جنبه ترافعی پیدا می‌کرد و شاکي و متشاکي و یا خواهان و خوانده داشت در این صورت محتسب باید آن موضوع را به محکمه ارجاع می‌داد. ماده اول قانون امور حسبی نیز به این موضوع اختصاص یافته است. مفهوم محتسب امروزه با مفهوم نیروی انتظامی قرابت دارد. در ماده سوم قانون نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۹/۴/۲۷ آمده: هدف از تشکیل نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران، استقرار نظم و امنیت و تأمین آسایش عمومی و فردی و نگرهبانی و پاسداری از دستاوردهای انقلاب اسلامی در چهارچوب این قانون در قلمرو کشور جمهوری اسلامی

ایران است. مطابق آنچه که گفته شد اگر مثلاً شخص الف از شخص ب ده میلیون تومان طلب داشته باشد این موضوع جزء امور حسبی نیست و بنابراین دادگاه رأساً نمی‌تواند به آن رسیدگی نماید. به عبارت دیگر موضوع جزء امور ترافعی است نه حسبی. به همین دلیل ماده دوم قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ مقرر داشته: هیچ دادگاهی نمی‌تواند به دعوائی رسیدگی کند مگر اینکه شخص یا اشخاص ذی‌نفع یا وکیل یا قائم مقام یا نماینده قانونی آنها رسیدگی به دعوا را برابر قانون درخواست نموده باشند. در حکم شماره ۶۷۲-۱۳۲۹/۳/۱۷ دادگاه عالی انتظامی قضات آمده: رسیدگی محکمه و صدور حکم متوقف بر وجود دعوا و تقاضائی است که در ضمن دادخواست و اقامه دعوا کافی است که دادگاه را مکلف به رسیدگی و صدور حکم نماید و پس از شنیدن دلایل طرفین تقاضای مجدد برای صدور حکم ضرورت ندارد. اما در مورد امور حسبی چنین نیست. یعنی رسیدگی به آنها متوقف بر وقوع اختلاف بین اشخاص نمی‌باشد بلکه دادگاه‌ها مکلفند که رأساً نسبت به این امور اقدام نمایند.

مطابق رأی هیأت عمومی دیوان عالی کشور به شماره ۵۷۲-۱۳۳۹/۲/۲۹: نظر به اینکه مطابق مفاد ماده اول قانون امور حسبی دادگاه‌ها

۱ - جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، گنج دانش، تهران، چاپ دوازدهم.

۲ - جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، همان، ص ۶۲۴.

مستلزم انشاء حکم باشد یا اقدام در مورد موضوعاتی که رسیدگی به آنها متوقف بر وقوع اختلاف یا منازعه بین اشخاص و اقامه دعوی نیست. بنابراین نوع تصمیم دادگاه با توجه به ماهیت قضیه مورد رسیدگی قابل تشخیص است.

به طور کلی در خصوص آنچه که گفته شد می توان گفت که امور حسبی یعنی امور دارای مصلحت عمومی. امور حسبی یک مفهوم خاص دارد و آن عبارت است از اموری که در شریعت متصدی خاص یا عامی برای آن تعیین نشده است مانند سرپرستی افراد صغیر و دیوانه بدون سرپرست، اموال فرد مفقودالاثَر، موقوفات بدون متولی و نیز یک مفهوم کلی دارد که منظور از آن همه اموری است که شارع راضی به اهمال در آنها نیست و اقامه آنها را ضروری می بیند چه متصدی با عنوان خاص مانند امام معصوم (ع) برای جهاد ابتدائی یا عام مانند فقیه جامع الشرائط برای آن تعیین شده باشد و یا نشده باشد.^۲

در امور حسبی مکلفند که اقدامات لازم را نموده و تصمیمی اتخاذ نمایند و به دستور ماده ۱۴ قانون مذکور مبنی بر اینکه در امور حسبی دادرس باید هرگونه بازجوئی و اقدامی که برای اثبات قضیه لازم است به عمل آورد هر چند درخواستی از دادرس، نسبت به آن اقدام نشده باشد و برابر ماده ۲۱۲ قانون فوق الذکر غیبت اشخاصی که احضار شده اند مانع از تحریر ترکه نخواهد بود. بنابر مراتب مزبور و عموماً قانون امور حسبی در مواردی که متقاضی تحریر ترکه (که از امور حسبی می باشد) با احضار برای دادرسی حاضر نشده و درخواست خود را هم کتباً اعلام ننماید دادگاه نمی تواند جریان پرونده را به عذر عدم حضور تقاضا کننده متوقف داشته یا آنرا از نوبت رسیدگی خارج نماید و بلکه باید هر اقدامی که برای انجام امر و خاتمه کار لازم است اعمال و پرونده را تمام نماید.^۱

مطابق نظریه مشورتی شماره ۷/۶۳۱۹- مورخ ۱۳۸۱/۷/۲۲ اداره حقوقی قوه قضائیه:
با توجه به تعریفی که در ماده اول قانون امور حسبی آمده است تصمیمی که دادگاه در امور حسبی اتخاذ می کند حسب مورد ممکن است

۱ - اصغرزاده بناب، مصطفی، مجموعه محشای آرای وحدت رویه حقوقی، انتشارات مجد، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۱۷۲.

۲ - هاشمی شاهرودی، سیدمحمود، فرهنگ فقه، مؤسسه دایره المعارف فقه اسلامی، قم، چاپ اول، جلد اول، ۱۳۸۲، ص ۶۶۶.

۲. مقررات حاکم بر امور حسبی

ماده ۲: رسیدگی به امور حسبی تابع مقررات این باب می‌باشد مگر آنکه خلاف آن مقرر شده باشد.

گرفت. به عبارت دیگر هر کدام از مقررات باب اول قانون امور حسبی با قانون آئین دادرسی مدنی معارض باشد، در این صورت قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ ملاک عمل خواهد بود.

مطابق نظریه مشورتی شماره ۷/۴۵۱۱ مورخ ۱۳۸۰/۸/۹ اداره حقوقی قوه قضائیه: در رسیدگی به امور حسبی اصول و قواعد دادرسی رعایت می‌شود مگر اینکه طبق ماده ۲ قانون امور حسبی در این قانون تعیین تکلیف شده باشد و بر این اساس در مورد استعمال با توجه به ماده ۵۳ قانون امور حسبی، دادگاهی که بدو تعیین قیم کرده است می‌تواند برای انجام امور سرپرستی به دادگاه عمومی بخش نیابت اعطاء یا انجام امر را ارجاع کند (مادتین ۴ و ۵ قانون مذکور).

مع‌ذلک چنانچه یکی از شعب دادگاه عمومی بخش برای رسیدگی به دعوی خانواده اختصاص یافته باشد چون رسیدگی به امور مربوط به نصب قیم و ناظر و ضم امین و عزل آنها طبق بند ۱۰ ماده واحده قانون اختصاص تعدادی از دادگاه‌های موجود به دادگاه موضوع اصل ۲۱ قانون اساسی (دادگاه

منظور باب اول در کلیات قانون امور حسبی می‌باشد که در مورد صلاحیت دادگاه‌ها در امور حسبی و چگونگی رسیدگی به موضوعات حسبی سخن گفته است. در ماده اول قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ نیز آمده: آئین دادرسی مدنی، مجموعه اصول و مقرراتی است که در مقام رسیدگی به امور حسبی و کلیه دعاوی مدنی و بازرگانی در دادگاه‌های عمومی و انقلاب، تجدیدنظر، دیوان عالی کشور و سایر مراجعی که به موجب قانون موظف به رعایت آن می‌باشند به کار می‌رود. با توجه به این مقرره باید توجه داشت که قانون امور حسبی و قانون آئین دادرسی مدنی هر دو عام هستند. گفته شده هرگاه موضوع حکم قانون در عالم خارج متعدد باشد آنرا در اصطلاح قانون عام و اگر حکم ناظر به موضوع معینی باشد، قانون خاص نامیده می‌شود.^۱

می‌دانیم که هرگاه محدوده دو قانون مقدم و مؤخر که با هم معارض هستند برابر باشد مثلاً هر دو قانون عام باشند در این صورت عالم لاحق ناسخ عام سابق خواهد بود. بنابراین قانون آئین دادرسی مدنی در مقام تعارض با قانون امور حسبی، ملاک عمل قرار خواهد

۱ - کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق، شرکت سهامی انتشار، تهران، چاپ بیست و پنجم، ۱۳۷۸، ص ۱۷۱.

هم باید تابع این قانون باشد و ماده ۵۲۹ قانون مذکور آن بخش از مقررات قانون امور حسبی که در قانون اخیرالتصویب در مورد آن حکمی وجود ندارد و مغایر با این قانون نیست به قوت خود باقی است اما آن بخش از مقررات قانون امور حسبی که با قانون آئین دادرسی مدنی مغایر است به موجب آخرین اراده مقنن که در ماده ۵۲۹ صراحتاً بیان گردیده منسوخ است.

البته شاید گفته شود که قانون آئین دادرسی مدنی عام است و قانون امور حسبی خاص و در نتیجه عام لاحق ناسخ خاص سابق نمی شود.^۱

این تلقی صحیح نیست زیرا قانون آئین دادرسی مدنی شکلی و قانون امور حسبی ماهوی است. بله قانون امور حسبی مثلاً در برابر قانون مدنی، خاص در برابر عام است اما نه در برابر قانون آئین دادرسی مدنی. شاید گمان شده که تنها با در نظر گرفتن مقررات شکلی باب اول قانون امور حسبی و در مقابل قانون آئین دادرسی مدنی، قائل به این شویم که باب اول مذکور خاص و قانون آئین دادرسی مدنی عام است. این نظر نیز نمی تواند صحیح باشد زیرا در هر مورد باید کل و مجموعه قانون را در نظر گرفت. علاوه بر این حتی با تمسک به نسخ

خانواده) مصوب ۱۳۷۶/۵/۸، در صلاحیت شعبه مذکور خواهد بود و دادگاه های عمومی حق رسیدگی به دعاوی یاد شده را نخواهند داشت باید امور سرپرستی مورد استعلام واقع در حوزه قضائی دادگاه خانواده بخش انجام پذیرد و بدین جهت پرونده باید به مرجع ذی صلاح اخیرالذکر ارسال شود. (در حال حاضر طبق ماده ۴ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱).

در نظریه مشورتی شماره ۷/۲۷۲۱-۱۳۷۹/۸/۳۰ نیز آمده: با عنایت به ماده اول قانون آئین دادرسی مدنی و ماده دوم قانون امور حسبی، دادگاه های عمومی برای رسیدگی به امور حسبی باید اصول و قواعد مقرر در قانون آئین دادرسی مدنی را رعایت کنند مگر اینکه در قانون امور حسبی نص خاصی وجود داشته باشد مانند ماده ۱۵ قانون امور حسبی و تبصره ذیل آن که مقررات عام آئین دادرسی مدنی، آنرا نسخ نکرده است و به اعتبار خود باقی می باشد. مطابق نظریه مشورتی شماره ۷/۸۹۵۵-۱۳۷۹/۹/۱۹ اگرچه ماده دوم قانون امور حسبی تصریح کرده که رسیدگی به امور حسبی تابع مقررات این باب می باشد مگر آنکه خلاف آن مقرر شده باشد اما به صراحت ماده اول قانون آئین دادرسی مدنی، رسیدگی به امور حسبی

۱ - در نشست قضائی دادگستری فیروزآباد در سال ۱۳۸۰ ذکر شده که قانون امور حسبی قانون خاص است و قانون آئین دادرسی مدنی قانون عام می باشد. این تلقی از آنجا ناشی شده که در همین نشست، قانون امور حسبی را در زمره قانون آئین دادرسی قلمداد کرده اند. در واقع مقدمه اشتباه منتج به نتیجه اشتباه گردیده است.

قانون امور حسبی مواجهه شویم که مغایر با قانون آئین دادرسی مدنی باشد از جمله مقررات باب اول قانون امور حسبی، در نتیجه قائل به نسخ آنها خواهیم بود.

صریح نیز می‌توان قائل به حاکم بودن مقررات آئین دادرسی مدنی گردید. زیرا مطابق ماده ۵۲۹ قانون اخیرالذکر، قوانین و مقررات در موارد مغایر با قانون آئین دادرسی مدنی ملغی می‌باشند. بنابراین هنگامی که با مواردی در

۳. دادگاه صالح

ماده ۳: رسیدگی به امور حسبی در دادگاه‌های حقوقی به عمل می‌آید.

انجام تحقیقات و رسیدگی به جرائم و دعاوی خاص تخصیص می‌یابند. از نظر رویه عملی در حال حاضر دادگاه‌های عمومی حقوقی اختصاص یافته به دعاوی خانوادگی به امور حسبی نیز رسیدگی می‌نمایند. مطابق قانون اختصاص تعدادی از دادگاه‌های موجود به دادگاه‌های موضوع اصل ۲۱ قانون اساسی (دادگاه خانواده) مصوب ۱۳۷۵/۸: ماده واحده: رئیس قوه قضائیه مکلف است ظرف مدت ۳ ماه در حوزه‌های قضائی شهرستان به تناسب جمعیت آن حوزه حداقل یک شعبه از شعب دادگاه‌های عمومی را برای رسیدگی به دعاوی خانواده اختصاص دهد، پس از تخصیص این شعب دادگاه‌های عمومی حق رسیدگی به دعاوی مربوط به این دادگاه‌ها را نخواهند داشت. صلاحیت دادگاه خانواده عبارت است از رسیدگی به دعاوی مربوط به:

- ۱- نکاح موقت و دائم ۲- طلاق و فسخ نکاح و بذل مدت و انقضای مدت ۳- مهریه
- ۴- جهیزه ۵- اجرةالمثل و نحلہ ایام زوجیت
- ۶- نفقه معوقه و جاریه زوجہ و اقربای

مطابق ماده ۴ آئین‌نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۴/۲۵ و اصلاحات بعدی مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸، دادگاه‌های عمومی حقوقی شامل این موارد می‌باشند: دعاوی تجاری، امور حسبی، دعاوی ثبتی، مالکیت‌های معنوی و صنعتی، اعتراض به تصمیمات مراجع غیر دادگستری، دعاوی خانواده، دعاوی موجر و مستأجر و دعاوی بین‌المللی. ملاحظه می‌شود که در این ماده قانونی دادگاه‌های عمومی حقوقی رسیدگی کننده به امور حسبی و دعاوی خانواده از یکدیگر تفکیک شده‌اند.

همانطور که ماده سوم قانون امور حسبی صراحت دارد، رسیدگی به امور حسبی باید در دادگاه‌های عمومی حقوقی صورت بگیرد. به موجب صدر ماده ۴ آئین‌نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، به پیشنهاد رئیس کل دادگستری استان و تصویب رئیس قوه قضائیه، شعب دادگاه‌های عمومی حقوقی و عمومی جزائی و داسرا در هر حوزه قضائی به تناسب امکانات و ضرورت جهت

باشد و همچنین غائب مفقودالثر، ما ترک متوفای بلاوارث و اموال مجهول‌المالک به عمل آورد و بلافاصله مراتب را به مراجع صالح اعلام کند. شورا حق دخل و تصرف در هیچ یک از اموال مذکور را ندارد. البته در ماده ۱۰ همان قانون ذکر شده که دعوی ذیل قابلیت طرح در شورا حتی با توافق طرفین را ندارد. در بند ب همین ماده اختلاف در اصل و قفیت، وصیت و تولیت و در بند ج نیز دعوی راجع به حجر و ورشکستگی از صلاحیت شورای حل اختلاف بیرون قرار داده شده است. (در حال حاضر مواد ۹ و ۱۰ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴/۱۰/۱۹) البته باید توجه داشت که صلاحیت دادگاه‌های عمومی حقوقی نسبت به صلاحیت شورای حل اختلاف در هر حال صلاحیت عام است زیرا ماده اول قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۴/۱۵ با اصلاحات مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ مقرر داشته: به منظور رسیدگی و حل و فصل کلید دعوی و مراجعه مستقیم به قاضی و ایجاد مرجع قضائی واحد، دادگاه‌هایی با صلاحیت عام به شرح مواد آتی تشکیل می‌شوند. بنابراین قرار دادن برخی امور حسبی در صلاحیت شورای حل اختلاف، نافی صلاحیت عام دادگاه عمومی حقوقی که در بحث امور حسبی دادگاه رسیدگی کننده به دعوی خانوادگی است، نمی‌باشد. به همین

واجب‌النفعه ۷- حضانت و ملاقات اطفال ۸- نسب ۹- نشوز و تمکین ۱۰- نصب قیم و ناظر و ضم امین و عزل آنها ۱۱- حکم رشد ۱۲- ازدواج مجدد ۱۳- شرایط ضمن عقد. (در حال حاضر ماده ۴ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱). همانطور که برخی حقوقدانان نیز گفته‌اند^۱ با توجه به ماده اول قانون آئین دادرسی مدنی که آئین دادرسی را در مورد کلیه دعوی مدنی و بازرگانی حاکم دانسته، این قانون راجع به دعوی خانوادگی نیز حاکم خواهد بود. به عبارت دیگر آئین دادرسی حاکم در دادگاه‌های خانواده قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ خواهد بود. البته رسیدگی به برخی از امور حسبی نیز در صلاحیت شورای حل اختلاف قرار داده شده است. به موجب قانون جدید شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۸۷/۴/۱۸ برخی از امور حسبی در صلاحیت این شوراها قرار دارد.

مطابق ماده ۱۱ این قانون: قاضی شورا در موارد ذیل با مشورت اعضای شورای اختلاف رسیدگی و مبادرت به صدور رأی می‌نماید. در بند سوم این ماده صدور گواهی حصروراثت، تحریر ترکه، مهر و موم ترکه و رفع آن، در صلاحیت شورای حل اختلاف قرار داده شده است. مطابق ماده ۱۴ قانون اخیرالذکر: شورا بلیلد اقدامات لازم را برای حفظ اموال صغیر، مجنون و شخص غیر رشید که فاقد ولی یا قیم

۱- شمس، عبدالله، آئین دادرسی مدنی، نشر میزان تهران، چاپ سوم، جلد اول، ۱۳۸۱، ص ۹۰.

دلیل برخی نویسندگان در پاسخ به این پرسش که در صورتی که دعوی در حدود اختیارات شوراهای حل اختلاف باشد آیا قضات دادسرا و یا دادگاه می‌توانند قرار عدم صلاحیت به شایستگی شوراهای مزبور صادر نمایند یا خیر؟ گفته‌اند:

با عنایت به اصول ۳۴، ۳۶ و ۱۵۹ قانون اساسی پذیرش صلاحیت شوراهای حل اختلاف به عنوان مرجعی در عرض دادگاه محل تردید و تأمل است. همه افراد ملت حق دارند اینگونه دادگاه‌ها را در دسترس داشته باشند و هیچ کسی را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آنرا دارد، منع کرد. مضافاً مرجع رسمی تظلمات و شکایات دادگستری است.

لذا صدور قرار عدم صلاحیت فاقد مجوز قانونی است. آخرین مقرر در خصوص دادگاه صلاحیتدار راجع به امور حسبی، قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۲/۱/۲۲ مجلس شورای اسلامی می‌باشد. ماده اول این قانون مذکور داشته: به منظور رسیدگی به امور و دعاوی خانوادگی، قوه قضائیه مکلف است ظرف سه سال از تاریخ تصویب این قانون در کلیه حوزه‌های قضائی شهرستان به تعداد کافی شعبه دادگاه خانواده تشکیل دهد. تشکیل این دادگاه در حوزه قضائی بخش به تناسب امکانات به تشخیص رئیس قوه قضائیه موکول است.

تبصره ۱: از زمان اجرای این قانون در حوزه قضائی شهرستان‌هایی که دادگاه خانواده تشکیل نشده است تا زمان تشکیل آن، دادگاه عمومی حقوقی مستقر در آن حوزه با رعایت تشریفات مربوط و مقررات این قانون به امور و دعاوی خانوادگی رسیدگی می‌کند.

تبصره ۲: در حوزه قضائی بخش‌هایی که دادگاه خانواده تشکیل نشده است دادگاه مستقر در آن حوزه با رعایت تشریفات مربوط و مقررات این قانون به کلیه امور و دعاوی خانوادگی رسیدگی می‌کند مگر دعاوی راجع به اصل نکاح و انحلال آن که در دادگاه خانواده نزدیک‌ترین حوزه قضائی رسیدگی می‌شود.

مطابق ماده ۴ همین قانون: رسیدگی به امور و دعاوی زیر در صلاحیت دادگاه خانواده است:

- ۱- نامزدی و خسارات ناشی از برهم زدن آن
- ۲- نکاح دائم، موقت و اذن در نکاح
- ۳- شروط ضمن عقد نکاح
- ۴- ازدواج مجدد
- ۵- جهیزیه
- ۶- مهریه
- ۷- نفقه زوجه و اجرت‌المثل ایام زوجیت
- ۸- تمکین و نشوز
- ۹- طلاق، رجوع، فسخ و انفساخ نکاح، بذل مدت و انقضای آن
- ۱۰- حضانت و ملاقات طفل
- ۱۱- نسب
- ۱۲- رشد، حجر و رفع آن

۱۷- اهدای جنین
 ۸- تغییر جنسیت
 بنابراین در موارد مختلفی که در تألیف حاضر از دادگاه صلاحیتدار نام برده می‌شود منظور دادگاه خانواده صلاحیتدار است که در مواد قبلی از آن نام برده شد.

۱۳- ولایت قهری، قیمومت، امور مربوط به ناظر و امین اموال محجوران و وصایت در امور مربوط به آنان
 ۱۴- نفقه اقارب
 ۱۵- امور راجع به غائب مفقودالثر
 ۱۶- سرپرستی کودکان بی سرپرست

۴. نیابت قضائی

ماده ۴: در موضوعات حسبی هر گاه امری در خارج از مقر دادگاهی که کار در آنجا مطرح است باید انجام شود دادگاه مزبور می‌تواند انجام امر را به دادگاهی که در کار در آن حوزه باید انجام بشود ارجاع نماید و در این صورت دادگاه نامبرده امر ارجاع شده را انجام و نتیجه را به دادگاه ارجاع کننده امر می‌فرستد.

می‌دهد تا حسب مورد اقدام لازم معمول و نتیجه را طی صورت مجلس به دادگاه نیابت دهنده ارسال نماید. اقدامات مذکور در صورتی معتبر خواهد بود که مورد وثوق دادگاه باشد. ماده ۲۹۱ همان قانون نیز در زمینه نیابت بین‌المللی مقرر داشته: در مواردی که تحقیقات باید خارج از کشور ایران به عمل آید، دادگاه در حدود مقررات معهود بین دولت ایران و کشور مورد نظر، به دادگاه کشوری که باید تحقیقات در قلمرو آن انجام شود نیابت می‌دهد تا تحقیقات را به عمل آورده و صورت مجلس را ارسال دارد. ترتیب اثر بر تحقیقات معموله در خارج از کشور متوقف بر وثوق دادگاه به نتیجه تحقیقات می‌باشد. ماده ۲۹۲ نیز در مورد نیابت قضائی از طرف دادگاه‌های خارجی به دادگاه‌های ایران است که مقرر داشته: دادگاه‌های ایران می‌توانند به شرط

به دلیل پیوستگی موضوع مواد ۴ و ۵ قانون امور حسبی ذیل ماده چهارم همین قانون به هر دو می‌پردازیم.
 ماده ۵ قانون اخیرالذکر مذکور داشته: مقررات راجع به نیابت قضائی که در آئین دادرسی مدنی ذکر شده شامل امور حسبی خواهد بود.
 مواد ۲۹۰ تا ۲۹۴ قانون آئین دادرسی مدنی قواعد مربوط به نیابت قضائی را ذکر کرده‌اند. از نظر این مواد نیابت را می‌توان به دو نوع، نیابت داخلی و نیابت بین‌المللی تقسیم نمود.
 ماده ۲۹۰ همان قانون در تعریف نیابت داخلی آورده: در هر موردی که رسیدگی به دلایلی از قبیل تحقیقات از مطلعین و گواهان یا معاینه محلی و یا هر اقدام دیگری که می‌بایست در خارج از مقر دادگاه رسیدگی کنند. به دعوا انجام گیرد و مباشرت دادگاه شرط نباشد، مرجع مذکور به دادگاه صلاحیتدار محل نیابت

معامله متقابل، نیابتی که از طرف دادگاه‌های کشورهای دیگر راجع به تحقیقات قضائی به آنها داده می‌شود، قبول کنند.

مطابق ماده ۲۹۳: دادگاه‌های ایران نیابت تحقیقات قضائی را برابر قانون ایران انجام می‌دهد لکن چنانچه دادگاه کشور خارجی ترتیب خاصی برای رسیدگی معین کرده باشد دادگاه ایران می‌تواند به شرط معامله متقابل و در صورتی که مخالف با موازین اسلام و قوانین مربوط به نظم عمومی و اخلاق حسنه نباشد برابر آن عمل نمایند. مطابق ماده ۲۹۴ نیز: در نیابت تحقیقات قضائی خارج از کشور، دادگاه نحوه بررسی و تحقیق را برابر قوانین ایران تعیین و از دادگاه خارجی که به آن نیابت داده می‌شود می‌خواهد که براساس آن کار تحقیقات را انجام دهد در صورتی که دادگاه یاد شده به طریق دیگری اقدام به بررسی و تحقیق نماید اعتبار آن منوط به نظر دادگاه خواهد بود.

برخی از نویسندگان معتقدند که مسأله نیابت قضائی از جنب دادگاه نیابت دهنده اجباری می‌باشد نه اختیاری. همچنین دادگاه مرجوع الیه نیز تکلیف دارد آن طور که خواسته شده نیابت را انجام بدهد.^۱ منتها باید توجه داشت که به صورت کلی نمی‌توان تمام انواع نیابت را اجباری دانست و موضوع نیاز به بررسی دارد.

مطابق ماده ۲۹۰ قانون آئین دادرسی مدنی در مواردی که رسیدگی به دلایل باید در خارج از مقر دادگاه رسیدگی کننده به دعوا انجام گیرد. چون دادگاه نمی‌تواند خارج از مقر و در واقع خارج از صلاحیت خود عمل نماید بنابراین اجباراً باید به دادگاه صلاحیتدار محلی که دلایل، مذکور در حوزه آن دادگاه می‌باشد، نیابت دهد. همچنین است در مواردی که تحقیقات باید خارج از کشور انجام گردد. (ماده ۲۹۱ همان قانون). منتها به نظر می‌رسد در مواردی که دادگاه با وجود دلایل در دسترس خود مانند اسناد کتبی بتواند تکلیف دعوائی را مشخص نماید نیازی به اعطای نیابت به منظور استماع گواهی واقع در حوزه دادگاه دیگر نخواهد بود. این مورد را می‌توان جزء موارد نیابت اختیاری دانست یعنی دادگاه اگر تشخیص دهد نیابت خواهد داد.

همچنین در مورد اعطای نیابت از طرف دادگاه خارجی به دادگاه داخلی مطابق ماده ۲۹۲ قانون آئین دادرسی مدنی، دادگاه ایران به شرط معامله متقابل، چنین نیابتی را قبول می‌کند. البته آن هم به شرطی که مخالف با موازین اسلام و قوانین مربوطه به نظم عمومی و اخلاق حسنه نباشد. بنابراین در همه موارد دادگاه داخلی مجبور به انجام نیابت خارجی نخواهد بود.

با توجه به ماده چهارم و پنجم قانون امور حسبی، مقرراتی که در مورد نیابت قضائی گفته

^۱ - مدنی، سیدجلال‌الدین، آئین دادرسی مدنی، نشر پایدار، تهران، چاپ اول، جلد دوم، ۱۳۷۹، ص ۲۲۹.

قانون آئین دادرسی مدنی، اقدامات مرجعی که نیابت پذیرفته، در صورتی معتبر خواهد بود که مورد وثوق دادگاه نیابت دهنده باشد.

شد، در مورد امور حسبی نیز مجری خواهد بود. همچنین باید توجه داشت، هر چند در ماده چهارم قانون امور حسبی این موضوع ذکر نشده منتها با توجه به قسمت اخیر ماده ۲۹۰

۵. قانون حاکم بر نیابت قضائی

ماده ۵: مقررات راجع به نیابت قضائی که در آئین دادرسی مدنی ذکر شده شامل امور حسبی خواهد بود.

ر.ک: شرح ماده چهارم قانون امور حسبی.

۶. حل اختلاف در صلاحیت

ماده ۶: در صورتی که دو یا چند دادگاه برای رسیدگی به موضوع صالح باشند دادگاهی که بدواً به آن رجوع شده است رسیدگی می‌نماید.

آن دادگاه است. در این مورد صنف مرجع قضائی یعنی دادگاه شهرستان محل اقامت محجور است. نوع مرجع نیز دادگاه عمومی است نه دادگاه اختصاصی، درجه مرجع نیز بدوی است. بنابراین دادگاه عمومی حقوقی شهرستان محل اقامت محجور صلاحیت رسیدگی دارد. این صلاحیت ذاتی می‌باشد.

۲- صلاحیت نسبی یا محلی: اختیار یک دادگاه است نسبت به دادگاه معین دیگر که از حیث نوع، صنف و درجه شبیه به یکدیگر معین هستند.^۳

صلاحیت عبارت از اختیاری است که به دادگاه داده شده که به دعوائی رسیدگی کرده و حکم آنرا صادر نماید.^۱

صلاحیت به دو دسته کلی تقسیم می‌شود:

۱- صلاحیت ذاتی: یعنی حق و تکلیف مراجع قضائی با توجه به صنف، نوع و درجه آنها در رسیدگی به دعاوی و صدور رأی به حکم قانون است.^۲

به عنوان مثال در ماده ۴۸ قانون امور حسبی آمده که امور قیمومت مربوط به دادگاه شهرستانی است که اقامتگاه محجور در حوزه

۱ - متین دفتری، احمد، آئین دادرسی مدنی و بازرگانی، تهران، انتشارات مجد، چاپ اول، جلد اول، ۱۳۷۸، ص ۲۰۸.

۲ - شمس، عبدالله، آئین دادرسی مدنی، همان، جلد اول، ص ۳۹۶.

۳ - جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، همان، ص ۴۰۷.

مثلاً در مثال قبلی دانستیم که دادگاه عمومی حقوقی محل اقامت محجور صلاحیت رسیدگی به امور قیمومت را دارد. حال باید دید که محجور در کدام شهرستان اقامت دارد تا دادگاه آن شهرستان را صالح به رسیدگی به امور قیمومت بدانیم.

مطابق ماده ۲۶ قانون آئین دادرسی مدنی: تشخیص صلاحیت یا عدم صلاحیت هر دادگاه نسبت به دعوائی که به آن رجوع شده است با همان دادگاه است. مناط صلاحیت تاریخ تقدیم دادخواست است مگر در موردی که خلاف آن مقرر شده است.

ماده ۶ قانون امور حسبی فرضی را پیش‌بینی کرده که دو یا چند دادگاه در زمان واحد نسبت به موضوعی برای رسیدگی صالح باشند. در این صورت قانون فرض کرده که هر کدام از دادگاه‌های صلاحیتدار که زودتر به آنها ارجاع شده است می‌توانند به موضوع رسیدگی نمایند. به عنوان مثال در ماده ۱۶۴ همان قانون مذکور است: هرگاه متوفی در ایران اقامتگاه یا محل سکنی نداشته، دادگاهی صالح است که ترکه در آنجا واقع شده و اگر ترکه در جاهای مختلف باشد دادگاهی که مال غیر منقول در حوزه آن واقع است صلاحیت خواهد داشت و اگر اموال منقول در حوزه‌های متعدد باشد صلاحیت با دادگاهی است که قبلاً شروع به اقدام کرده است.

مطابق نظریه مشورتی شماره ۷/۳۰۷۷ مورخ ۱۳۶۹/۷/۹: سؤال: شخصی با ارائه فتوکی

شناسنامه و گواهی مالیات بر ارث و استشهادیه محل مدعی است که پدرش در خارج از ایران (کویت) فوت شده ولی آثاری از گواهی فوت در اختیار ندارد، با توجه به اینکه متوفی در کویت فوت نموده و در جهرم دارای اموال غیر منقول است آیا دادگاه‌های جهرم صلاحیت رسیدگی به صدور گواهی حصر وراثت را دارند می‌توانند براساس دلایل ارائه نشده گواهی صادر نمایند؟

اداره حقوقی قوه قضائیه در جواب می‌گوید: مستنداً به ماده دوم قانون تصدیق انحصار وراثت مصوب ۱۳۰۹ در صورتی که محل لقامت دائمی متوفی در خارج از مملکت باشد محاکم تهران صالح برای رسیدگی و صدور گواهی حصر وراثت هستند و ارزش مدارک ارائه شده به نظر دادگاه رسیدگی کننده خواهد بود.

در نظریه شماره ۷/۶۰۵۶ مورخ ۱۳۷۳/۱۰/۱۳ نیز آمده: سؤال: دادگاه سابق شهرستان کرج حکم حجر شخصی را صادر و برای محجور قیم تعیین شده است. محجور و قیم به شهرستان ساری رفته‌اند، طبق گواهی پزشکی قانونی محجور بهبودی یافته است. دادگاه صالح برای رفع حجر و لغو قیم‌نامه و نصب احتمالی قیم جدید کجاست؟

✓ جواب: با التفات به مفاد مواد ۱۲۵۴ و ۱۲۱۹ قانون مدنی و ماده ۵۴ قانون امور حسبی دادگاه صادر کننده حکم حجر صالح برای رفع حکم حجر می‌باشد. همچنین دادگاهی که قیم را

دادگاه شهرستان به دادگاه عمومی تغییر در صلاحیت دادگاه ندارد و اختیارات دادگاه‌های شهرستان عیناً به دادگاه‌های عمومی واگذار گردیده است بنابراین رأی شعبه ششم دادگاه عمومی مشهد که مشعر بر صلاحیت دادگاه عمومی قوجان است منطبق با موازین قانون تشخیص می‌شود.

گفته شده که با توجه به تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در سال ۱۳۷۳ رأی وحدت رویه مذکور نیز سالبه به انتفاء موضوع گردیده ولی وحدت ملاک آن قابل اعتنا و استفاده می‌باشد از این حیث که تغییر عنوان دادگاه تغییری در صلاحیت آن نمی‌دهد مگر اینکه قانون تصریح نماید.^۱

تعیین کرده صالح برای لغو قیمنامه و نصب قیمنامه جدید خواهد بود.

ماده ۵۴ قانون امور حسبی در این زمینه مقرر داشته: عزل و تعیین قیمنامه جدید و تعیین قیمنامه موقت و سایر امور محجور که راجع به دادگاه است با دادگاهی است که بدو تعیین قیمنامه کرده است. مطابق رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور به شماره ۵۹/۲۸-۱۳۵۹/۱۲/۱۶: نظر به اینکه در ماده ۴۶ قانون آئین دادرسی مدنی مناط صلاحیت تاریخ تقدیم دادخواست معین شده مگر در مواردی که خلاف آن مقرر شود و نظر به اینکه در قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی ترتیبی برخلاف اصل مذکور پیش‌بینی نشده و تغییر عنوان

۷. قانون حاکم بر حل اختلاف در صلاحیت

ماده ۷: در صورت حدوث اختلاف در صلاحیت دادگاه‌ها رفع اختلاف به ترتیب

مقرر در آئین دادرسی مدنی به عمل می‌آید.

است خارج از نوبت نسبت به صلاحیت اظهار نظر نماید و چنانچه ادعای عدم صلاحیت را نپذیرد، پرونده را جهت حل اختلاف به دادگاه تجدیدنظر استان ارسال می‌کند.

رأی دادگاه تجدیدنظر در تشخیص صلاحیت لازم‌الاتباع خواهد بود. به این نوع اختلاف در صلاحیت، اختلاف نفیی در صلاحیت گفته می‌شود.^۲ یعنی هنگامی که دادگاهی با نفی

ماده فوق رفع اختلاف در صلاحیت دادگاه‌ها در امور حسبی را تابع قواعد آئین دادرسی مدنی قرار داده است.

مطابق ماده ۲۷ قانون آئین دادرسی مدنی: در صورتی که دادگاه رسیدگی کننده خود را صالح به رسیدگی نداند با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به دادگاه صلاحیتدار ارسال می‌نماید. دادگاه مرجوع الیه مکلف

۱ - اصغرزاده بناب، مصطفی، مجموعه محشای آرای وحدت رویه حقوقی، همان، ص ۶۰.

۲ - شمس، عبدالله، آئین دادرسی مدنی، جلد اول، همان، ص ۴۶.

شده دارند در همان دادگاه مطرح باشد، دادگاه به تمامی آنها یک جا رسیدگی می‌کند و چنانچه در چند شعبه مطرح شده باشد در یکی از شعب با تعیین رئیس شعبه اول یکجا رسیدگی خواهد شد. در مورد این ماده و کلاء یا اصحاب دعوا مکلفند از دعاوی مربوط، دادگاه را مستحضر نمایند.

بنابراین همانطور که برخی نویسندگان هم گفته‌اند در مورد اختلاف مثبت در صلاحیت راه حل در ایراد سبق طرح دعوی می‌باشد و در نتیجه دعوا در مرجع واحدی رسیدگی می‌گردد و نوبت به حل اختلاف نخواهد رسید.^۳ مطابق تبصره ماده ۲۷ همان قانون: در صورتی که اختلاف صلاحیت بین دادگاه‌های دو حوزه قضائی از دو استان باشد مرجع حل اختلاف به ترتیب یاد شده دیوان عالی کشور خواهد بود. مطابق ماده ۲۹ همان قانون رسیدگی به قرارهای عدم صلاحیت در دادگاه تجدیدنظر استان و دیوان عالی کشور، خارج از نوبت خواهد بود. همچنین در ماده ۳۰ همان قانون مذکور است. هرگاه بین دیوان عالی کشور و دادگاه تجدیدنظر استان با دادگاه بدوی در مورد صلاحیت اختلاف شود حسب مورد نظر مرجع عالی لازم‌الاتباع است.

صلاحیت از خود پرورنده را به دادگاهی که دارای صلاحیت تشخیص می‌دهد، ارسال می‌نماید.

نوع دیگر اختلاف در صلاحیت را، اختلاف مثبت در صلاحیت می‌نامند. یعنی دو مرجع در زمان واحد در یک موضوع خود را صالح بدانند و به رسیدگی ادامه دهند.^۱ برخی از نویسندگان معتقدند که در مورد اختلاف اثباتی در صلاحیت، مراجع رسیدگی کننده به دعوی واحد مکلفند پس از اطلاع مراتب را جهت تعیین مرجع صالح به مرجع حل اختلاف اعلام نمایند.^۲ (ملاک ماده ۱۰۳ قانون آئین دادرسی مدنی) چنین برداشتی ناشی از ماده ۴۸ قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ بوده که در قانون جدید پیش‌بینی نشده است. به همین دلیل باید به دنبال راه‌حل در قانون جدید بود. مطابق بند دوم ماده ۸۴ قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ که به آن ایراد امر مطروحه یا ایراد سبق طرح دعوا گفته می‌شود: دعوا بین همان اشخاص در همان دادگاه یا دادگاه هم عرض دیگری قبلاً اقامه شده و تحت رسیدگی باشد و یا اگر همان دعوا نیست دعوائی باشد که با ادعای خواهان ارتباط کامل دارد. (دعوی مرتبط). مطابق ماده ۱۰۳ همان قانون: اگر دعاوی دیگری که ارتباط کامل با دعوی طرح

۱ - مدنی، سیدجلال‌الدین، آئین دادرسی مدنی، جلد دوم، همان، ص ۴۶۰.

۲ - شمس، عبدالله، آئین دادرسی مدنی، جلد اول، همان، ص ۴۴۷.

۳ - مدنی، سیدجلال‌الدین، آئین دادرسی مدنی، جلد دوم، همان، ص ۴۶۰.

در صلاحیت خود نداند و قرار عدم صلاحیت صادر نماید و دادگاه عمومی نیز رسیدگی به همان موضوع را در صلاحیت خود نداند و آنرا در صلاحیت دادگاه خانواده بداند و مبادرت به صدور قرار عدم صلاحیت نماید در این صورت اختلاف بین دو دادگاه عمومی مستقر در یک حوزه قضائی محقق شده است و حل اختلاف با توجه به ماده ۲۷ قانون آئین دادرسی مدنی در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استان است. بنابراین نمی‌توان صلاحیت دادگاه خانواده نسبت به دادگاه عمومی را از نوع صلاحیت ذاتی تلقی نمود زیرا اگر مقنن چنین منظوری داشت باید به ترتیبی که در ماده ۲۸ قانون مذکور آمده حل اختلاف آنان را در صلاحیت دیوان عالی کشور قرار می‌داد.

مطابق نظریه مشورتی ۱۳۸۳/۲/۳۰-۷/۱۰۰۹:
 گرچه مراجع قضائی نباید قرار عدم صلاحیت به اعتبار صلاحیت شورای حل اختلاف صادر نمایند اما در فرض صدور قرار عدم صلاحیت از دادگاه و شورای حل اختلاف با استناد به ذیل ماده ۲۸ قانون آئین دادرسی مدنی پرونده برای حل اختلاف بلید به دیوان عالی کشور ارسال شود. بدیهی است رأی دیوان عالی کشور در خصوص تشخیص صلاحیت لازم‌الاتباع است.

مطابق نظریه مشورتی ۱۳۸۳/۷/۱۹-۷/۵۲۲۰: با توجه به اینکه در قوانین مربوط در خصوص صلاحیت دادگاه خانواده نسبت به دادگاه‌های عمومی صراحتاً تعیین تکلیف نشده و از طرفی دادگاه‌های خانواده طبق ماده واحده قانون اختصاص تعدادی از دادگاه‌های موجود به دادگاه‌های موضوع اصل ۲۱ قانون اساسی (دادگاه خانواده مصوب سال ۱۳۷۶، شعبه یا شعبی از دادگاه‌های عمومی هستند که برای رسیدگی به دعاوی مصرح در قانون مذکور اختصاص می‌یابند) می‌توان گفت، دادگاه خانواده تأسیس ویژه‌ای است که دقیقاً نمی‌توان آنرا در ردیف تقسیم‌بندی‌های متداول قرار داد. در هر حال پس از اجرا و تشکیل دادگاه‌های خانواده، سایر شعب دادگاه‌های عمومی در صورتی که پرونده‌های مربوط به دعاوی خانواده به آنها ارجاع شود باید با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده‌ها را به دادگاه خانواده ارسال کنند و نسبت به پرونده‌هایی که از سابق و قبل از تشکیل دادگاه خانواده در آن شعب مطرح بوده است با توجه به تاریخ ارجاع و قانون حاکم در آن زمان تا اتخاذ تصمیم نهائی به رسیدگی ادامه خواهد داد. حدوث اختلاف بین دو دادگاه عمومی مستقر در یک حوزه قضائی امکانپذیر است مانند دادگاه خانواده که یک دادگاه اختصاصی است و منحصرأً به امور دعاوی سیزده‌گانه مذکور در قانون تشکیل دادگاه خانواده رسیدگی می‌نماید، موضوعی را

۸. موارد رد دادرسی در امور حسبی

ماده ۸: دادرسی باید در موارد زیر از مداخله در امور حسبی خودداری کند:

- ۱- اموری که در آنها ذی‌نفع است.
 - ۲- امور راجع به زوجه خود (زوجه که در عده طلاق رجعی است در حکم زوجه است).
 - ۳- امور اقرباء نسبی و سببی خود درجه یک و دو از طبق اول و درجه یک از طبقه دوم.
 - ۴- امور راجع به اشخاصی که سمت ولایت یا قیمومت یا نمایندگی نسبت به آنها دارد.
- مطابق ماده ۹۱ قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹: دادرسی در موارد زیر نباید از رسیدگی امتناع نموده و طرفین دعوا نیز می‌توانند او را رد کنند:
- الف) قرابت نسبی یا سببی تا درجه سوم از هر طبقه بین دادرسی با یکی از اصحاب دعوا وجود داشته باشد.
 - ب) دادرسی قیم یا مخدوم یکی از طرفین باشد و یا یکی از طرفین مباشر یا متکفل امور دادرسی یا همسر او باشد.
 - ج) دادرسی یا همسر یا فرزند او، وارث یکی از اصحاب دعوا باشد.
 - د) دادرسی سابقاً در موضوع دعوا اقامه شد. به عنوان دادرسی یا داور یا کارشناس یا گواه اظهار نظر کرده باشد.
 - ه) بین دادرسی و یکی از طرفین و یا همسر یا فرزند او دعوی حقوقی یا جزائی مطرح باشد و یا در سابق مطرح بوده و از تاریخ صدور حکم قطعی دو سال نگذشته باشد.
- و) دادرسی یا همسر یا فرزند او دارای نفع شخصی در موضوع مطروح باشند.
- با توجه به ماده اول قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ که آئین دادرسی مدنی را حاکم بر امور حسبی می‌داند در نتیجه باید قائل به حاکمیت ماده ۹۱ قانون آئین دادرسی مدنی بر ایراد رد دادرسی در امور حسبی باشیم.
- البته توجه به مقرر ۸ قانون امور حسبی نشان می‌دهد که ماده ۹۱ قانون آئین دادرسی مدنی قواعد مربوط به رد دادرسی را به صورت مفصل‌تر بیان نموده است.
- همانطور که قبلاً ذیل ماده ۲ نیز گفتیم قانون امور حسبی و قانون آئین دادرسی مدنی هر دو عام هستند بنابراین در مقام تعارض عام لاحق ناسخ عام سابق خواهد بود به همین دلیل ماده ۹۱ قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ در مورد رد دادرسی ملاک عمل قرار خواهد گرفت.
- بند الف این ماده قرابت نسبی یا سببی تا درجه سوم از هر طبقه بین دادرسی با یکی از اصحاب دعوا را از اسباب رد دادرسی دانسته است.
- مطابق ماده ۱۰۳۱ قانون مدنی: قرابت بر دو قسم است قرابت نسبی و قرابت سببی. قرابت نسبی در واقع همان قرابت خونی است یعنی افرادی که از راه خون با یکدیگر مرتبط هستند.